

در این نوشته، ابتدا از دیدگاه فلسفی به کار و مسایل مربوط به آن توجه می‌شود و سپس از دید روابط صنعتی و جامعه‌شناسی صنعتی یا جامعه‌شناسی کار، مورد توجه قرار خواهد گرفت. در آغاز برای معرفی فلسفه کار، به برخی از جنبه‌های اجتماعی و سیاسی آن و بحث در پیرامون تصویری از انسان در روزگار امروز به عنوان کارگر می‌پردازیم و اخلاق کار را مورد توجه قرار می‌دهیم. در نهایت، به از خود بیگانگی و راههای پدید آورنده آن در جهان امروز می‌پردازیم.

کار در زبان فارسی به معنای شغل است و گاه نیز به معنی فعل آمده است. کار فعلی است که با مشقت توأم باشد. ^۱ راغب اصفهانی بر این اعتقاد است که: " هر فعلی که با اراده از حیوان صادر شود کار است. " ^۲ سازمانهای اقتصادی و سیاسی هر جامعه ارزشهایی دارد که توجه به آنها برای افراد و شهروندانی که با آن جامعه سروکار دارند الزامی است و عدم رعایت آنها مشکلاتی را به بار می‌آورد. برای ایجاد و استقرار جامعه ای کاملاً " جمع‌گرا از یک سو و از سوی دیگر جامعه ای کاملاً " فردگرا، در نهایت آن، آنچه لازم است توسط افراد آن جامعه پذیرفته شود، تقسیم منافع و منابع جامعه بین همگان به گونه ای همگون و یا برعکس، کاملاً " مبتنی بر فرد و اوضاع حاکم بر اوست. این پذیرش و تصمیم‌گیری در مورد آنها به تشریح مفاهیم ارزشی ای چون، آزادی، عدالت، مساوات و منزلت انسانی وابسته است. نهادهای اجتماعی جامعه، قوانین و مقررات، آداب و رسوم و اقتصاد در پرتو آنها عمل می‌کنند. از آنجا که کار یک واقعیت اجتماعی است و از آنجا که ارزشهای حاکم بر یک جامعه ارزش کار را نیز مشخص می‌کند و اینکه چه کسی باید از کار بهره مند شود، کار ما را به بحث فلسفی دقیقی می‌کشاند.

در دنیای کار، مسایل و مشکلات سیاسی و اجتماعی، در مورد وابستگی یا عدم وابستگی فرد به انسانهای دیگر سوالاتی را مطرح می‌کنند. برای مثال، مفهوم عدم وابستگی به انسانهای دیگر و انجام دادن امور خود بدون تکیه به دیگران، " فردگرایی " نامیده



دکتر علی اکبر فرزندکی

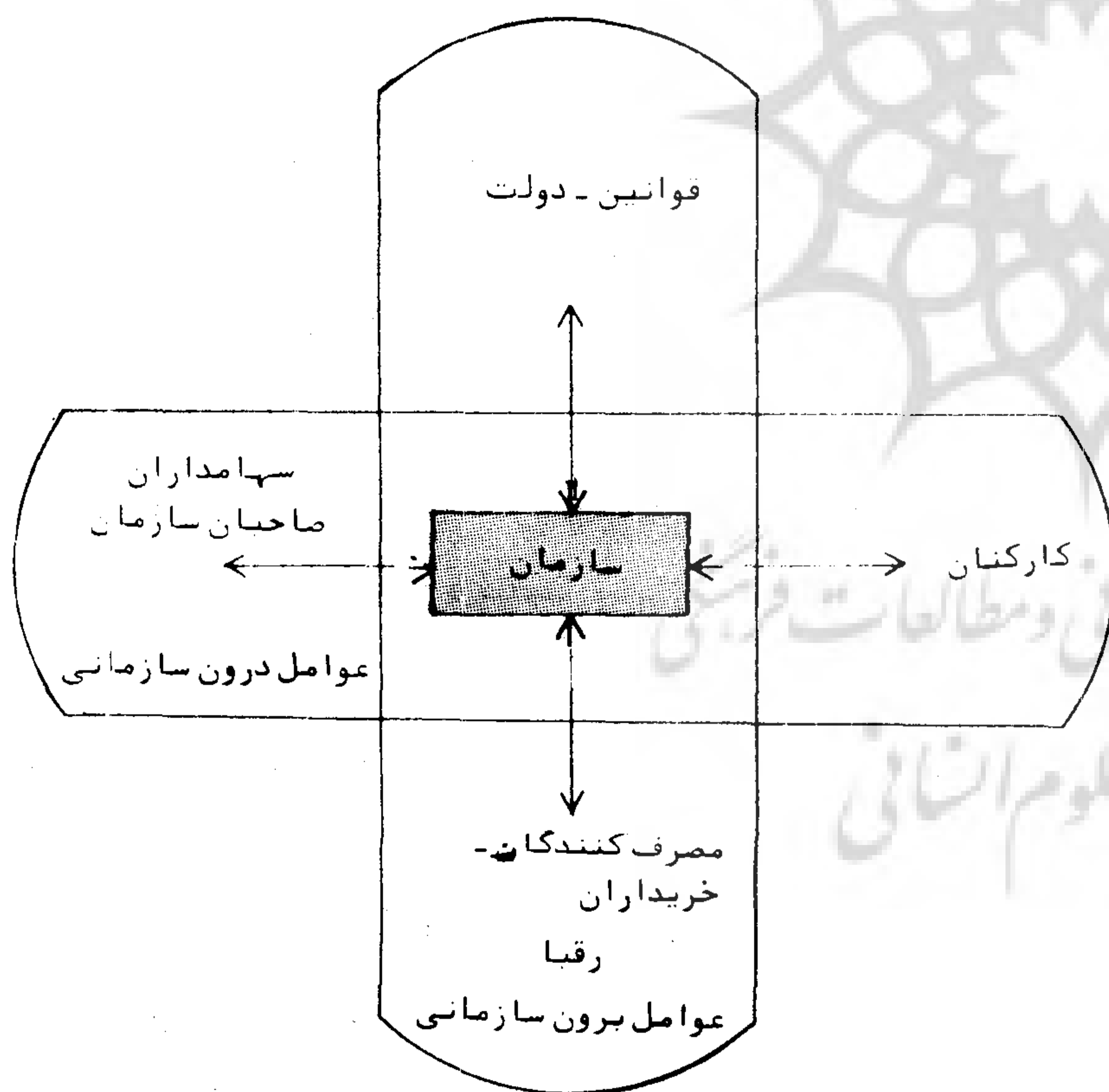
یگانه وسیله عمران و آبادانی زمین و استفاده از منابع نهفته آن کار است. انسان به وسیله کار زندگی خود را می‌سازد و بودن خود را روی زمین به اثبات می‌رساند. با این همه، باید گفت که با کمال تعجب، کار از جمله مباحثی است که فلاسفه کمتر از موضوعات دیگر درباره آن گفتگو کرده اند. هرچند که چنین است، اما کار برای اکثریت انسانها عمده‌ترین فعالیت زندگی آنها را تشکیل می‌دهد. کار به زندگی انسانها معنی می‌دهد و اهمیت آن بیشتر از یک فعالیت برای به دست آوردن درآمد و ادامه زندگی است. کار، انسان را در عرصه زندگی کامروا و یا برعکس، ناکام می‌کند. ممکن است کار هر انسان برای او ناخوشایند، غیرضروری، کسل‌کننده و مرگبار و یا برعکس برانگیزاننده، جالب توجه، مبتکرانه و دلچسب باشد. در هر یک از دو وضعیت فوق باید توجه داشت که کار قسمت مهمی از زندگی او را دربرمی‌گیرد که به آسانی قابل چشم‌پوشی نیست.

می‌شود که حتی در فرهنگ غربی بیشتر خاص آمریکائیان در نظر گرفته می‌شود تا دیگران. کلمه "فردگرایی" در زبان انگلیسی اولین بار توسط "الکسی دو تو کوپل"^۴ نویسنده نامدار سیاسی و فلسفی فرانسه در کتاب "دموکراسی در آمریکا" به کار برده شده است. البته پس از او، نویسندگان بزرگی چون "امرسون" و "ویت من" در این مورد بسیار داد سخن داده اند و این مشرب را به گونه ای موجه برای جهانیان تشریح کرده اند.

در تاریخ اقتصادی غرب، "فردگرایی" با آزادی و عدم وابستگی فرد به قوانین و مقررات دولتی برای فعالیت او، از دیرباز درهم آمیخته اند. به گونه ای که مورخ شهیر "بیلینگتن" خاطر نشان می‌کند: "۰۰۰ از روزگار مستعمره بودن که بازرگانان با قوانین و مقررات بازرگانی بریتانیا برای مستعمره خود می‌جنگیدند تا اواخر قرن نوزدهم که غولهای بزرگ صنعتی و بازرگانی به موعظه در راه "فردگرایی" و "آزادی" می پرداختند، همه جا صحبت از آزاد بودن از قوانین و مقررات دولتی و زیستن آزاد در پناه دولت بوده است."^۵ و این مفهوم در نوشته "پیتر اچ. شاک" به گونه زیر مطرح شده است: "مقررات دولتی، به صورتی اساسی با مفروضات فلسفی که تعیین کننده سیستم سیاسی آمریکاست، مغایر است. ما جامعه ای آزاد هستیم که ریشه های خود را در "آرمانهای سودجویانه" در باره روابط شهروندان و دولت مستحکم کرده است. مفهوم اولیه و اساسی در این مورد این است که فرد بهترین داور رفتارهای خود و منافع شخصی و بهزیستی خود است. با چنین نگرشی، داد و ستد داوطلبانه و دگرگونی ارزشها بین افراد در يك مبادله مبتنی بر بازار، از نظر اجتماعی سودمند است."^۶

بسیاری بر این عقیده اند که چنین "فردگرایی" و تصور چنین آزادی امروزه بسیار نادرست و پافشاری در این عقیده، عقیده ای سخیف و خارج از موازین منطقی است. مشکلات فزاینده اجتماعی، اقتصادی، و بوم شناسانه حاکم بر جوامع صنعتی پیشرفته، به نظر عده ای ناشی از این دیدگاه است و این مشکلات گریبان

جوامع صنعتی را رها نخواهد کرد، مگر اینکه قدرت و حاکمیت دولت در تمام زمینه ها پذیرفته شود و اعمال قوانین و مقررات دولتی همه چیز را، حتی صنعت و تجارت را، عمیقاً در برگیرد. امروزه، آنچه را که يك سازمان صنعتی یا بازرگانی انجام می‌دهد، کم و بیش، به کیفیت زندگی بسیاری از افراد تاثیر می‌گذارد. این اثر از يك سو به زندگی افراد مربوط است و از سوی دیگر به گروهها و یا دسته هایی مانند قانون گذاران، هیات حاکم و از سوی دیگر به خریداران، مصرف کنندگان و رقیبان مرتبط می‌شود.^۸ شك نیست که کارکنان و سهامداران یا صاحبان سازمان نیز از این تاثیر و تاثر بی نصیب نیستند. به گونه ای که راحت تر بتوان آنرا بخاطر سپرد می‌توان از مدل نموداری استفاده کرد و این تاثیر و تاثر را ترسیم کرد:



تاثیر و تاثر سازمان و هر يك از عوامل فوق باید مورد توجه باشد و در انتخاب روشها و خط مشی های سازمانی و نیز تفکرات فلسفی مترتب بر آنها شدیداً نظر صاحب نظران را به خود جلب کند. برای مثال، استفاده از برخی از مواد سرطان زا در تولید، باعث آلودگی و بیماری و رنج بسیاری از انسانها در جامعه می‌شود و یا به کارگیری روشهای ارزان تولید که سود

بیشتر صاحبان صنعت را به همراه خواهد آورد، در بیشتر موارد به آلوده کردن محیط زیست و از میان رفتن هزاران موجود زنده از حیوانات کوچک چون ماهیان و موجودات دریایی تا انسانها می‌گردد. در مورد اول، تغییرات شگرف بوم‌شناسانه و در مورد دوم بی‌ارزشی انسان و عدم توجه به حیات او را به همراه می‌آورد. همه اینها، زنگهای خطری است که توجه شدید دولت‌ها را به امر سازمانهای تولیدی و بازرگانی جلب می‌کند و آنها را بر آن می‌دارد که قوانینی در جهت کنترل شدید این سازمانها و حفظ منافع عمومی داشته باشند.

براین اساس، نظامهای سیاسی حاکم بر جوامع امروزی، کم‌وبیش، خود را ملزم به رعایت اصولی می‌دانند که منافع جمع را تامین کنند و پای بند به اصول ارزشی جمع‌گرایانه باشد نه اینکه کاملاً خود و سیاستهای خود را در اختیار منافع فردی عده‌ای خاص قرار دهند. کنترل‌های دولتی، هرچند که جامعه‌پذیرای نظامهای جمع‌گرا به معنی وسیع کلمه نباشد، در همه جا مشروع است. دولت‌ها از راههای مختلف و از جمله از طریق سیاستهای مالی، پولی و بازرگانی و غیره به تدوین و تنظیم قوانین و مقررات کار و تامین منافع عرضه‌کنندگان نیروی کار از سویی و از جهت دیگر تامین منافع صاحبان صنعت و بازرگانی می‌پردازند. از يك طرف، حداقل دستمزد را برای کارکنان در نظر می‌گیرند و یا حداکثر زمان کار در روز و هفته را مشخص می‌کنند و از سوی دیگر به تکالیف کارکنان در قبال کارفرمایان خود می‌پردازند.

آنچه بر بررسی مفهوم اجتماعی کار تاکید می‌کند، این است که، هرچند که، هنوز بسیاری از مردم برای خود کار می‌کنند و هنوز کسب و کارهای کوچک و حتی یکنفره در بسیاری از نقاط عالم، چه در کشورهای پیشرفته صنعتی و چه در جوامع در حال توسعه، درصد قابل ملاحظه‌ای از شهروندان را به خود مشغول داشته، در عین حال، عده کثیری برای دیگران کار می‌کنند و از طریق فروش نیروی کار خود ارتزاق می‌نمایند. این خود به بازرگاری دقیق و عمیق روابط مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی متقابل کارکنان و

کارفرمایان می‌انجامد. کار، ضرورتاً "يك تجربه اجتماعی است. اگر فلسفه، خود را ملزم به نقد و بازرگاری این تجربه اجتماعی مهم بداند، در آن صورت در مقوله‌های فلسفی و بررسی اثرات آنها، مکان قابل ملاحظه‌ای به کار و مسایل مترتب بر آن داده خواهد شد. " رمی کو انت "، فیلسوف هلندی - آمریکایی معاصر، در این زمینه، بحث قابل ملاحظه و تفکر برانگیزی مطرح کرده است. او در نوشته خود موارد ضد و نقیض مربوط به کار را مطرح کرده و سعی در روشنگری ابعاد مختلف و متناقض آن دارد، که به عقیده او مختص کار و دنیای آن است.

یکی از این موارد متناقض و متضاد مربوط به کار معمای " آزادی " و " اجبار " انسانهاست. کار به انسانها آزادی می‌دهد، چون به ایجاد و تداوم عالم انسانی می‌انجامد. برای خلق عالم انسانی به کار نیاز داریم و آنچه که انسان را از حیوان متمایز کرده است همین کار - کار آگاهانه - انسانهاست. اغلب پدیده‌های مادی و غیرمادی از کار انسانها نشات گرفته است. ساختمانها، اتومبیلها، وسایل منزل، کتابها، مدادها و غیره همه بر اثر کار آدمی پدید آمده‌اند و هیچکدام به خودی خود پایه عرصه وجود نگذاشته است. انسانها از طریق کار خود، سنگ و خاک و آهن را به ساختمان تبدیل می‌کنند و یا از درخت، چوب و سپس میز و صندلی را درست کرده‌اند، و گرنه، نه سنگ و آهن و خاک به خودی خود ساختمان شده‌اند و نه درخت تبدیل به میز و صندلی شده است. کار، براین اساس، " عالم طبیعی " را به " عالم انسانی " تبدیل می‌کند.

چنین " عالمی " برای انسانها " آزادی " به ارمغان می‌آورد و این آزادی به دو صورت، مورد نظر است: اول به گونه منفی (آزاد از) و دوم به صورت مثبت (آزاد برای). برای نشان دادن پاره‌ای از جهات آزادی منفی و مثبت به ذکر چند مثال بسنده می‌کنیم: زندگی در خانه و جاهای سرپوشیده ما را آزاد از زیستن در بیرون و در هوای آزاد می‌کند، استفاده از اتومبیل ما را آزاد از پیاده روی و رفتن به هر کجا با گامهای خود می‌سازد، و قلمهای ما، ما را آزاد از حفظ کردن

و به ذهن سپردن بسیاری از امور می کنند. هریک از موارد فوق کمکهای شایان توجهی به انسان می کند، ولی هریک از آنها چیزی از انسان گرفته اند. او دیگر به راحتی نمی تواند در هوای آزاد زندگی کند و دیگر نمی تواند به راحتی راه برود و از مهارت راه رفتن خود حداکثر استفاده را بکند و به همین ترتیب، او دیگر توانایی استفاده خارق العاده از حافظه خود را ندارد! براساس این مثالها، تقسیم کار و افزایش تخصص و تعیین وظایف ما را از انجام دادن کلیه کارهای مورد نیاز خود آزاد کرده است. مادیکر مجبور نیستیم که خود کفش، بسازیم. همچنین مجبور نیستیم که خودمان غذای مورد نیاز خود را، کاشت، داشت و برداشت و آماده کنیم. ما می توانیم زمان کاری خود را به کار ویژه ای که بیشتر با علاقه و تواناییهای ما سازش دارد، اختصاص بدهیم و از پرداختن به دیگر امور مورد نیاز خود، چشم پوشیم و در مقابل دریافت پول کار خود، احتیاجات دیگر خود را از این طریق برآورده کنیم. در حقیقت، این سازمان اجتماعی کار است که تولید انبوه و انجام دادن عملیات و کارهای پیچیده را در عصر حاضر برای ما ممکن ساخته است.

از جهت مثبت، ما آزادیم که هرآنچه می خواهیم، در این دنیایی که بر کار استوار است، انجام دهیم. در دنیایی که کار آن، اتومبیل را در اختیار ما گذارده است که بر آن سوار شده فاصله ها را طی کنیم، از هواپیمای آن استفاده کرده به سرعت قاره ها را در نوردیم. کتابها، نشریات و رادیو تلویزیون آن به ما این اجازه را می دهد که در خانه بنشینیم و سراسر گیتی را تماشا کنیم. در این دنیا، با کار انجام شده، توان آن را داریم که بیماریها را مهار کرده بر عمر خود بیفزاییم. می رویم که در نتیجه همین کار به کرات دیگر سفر کرده آنها را در اختیار خود گیریم. همه اینها، که مبتنی بر کارند، به توسعه و رشد انسانها منتج شده، آنها را با کیفیتی دگرگون نسبت به اجدادشان قرار داده است.

هرچند، کار، بدان گونه که تشریح شد، به انسان این آزادی را می دهد که از زندگی و دنیای موجود

استفاده بیشتری کند اما محدودیتهایی را نیز برای او و آزادی او در پی دارد. شك نیست که تمام این اشیای ساخته شده و تمام خدماتی که به انسانها عرضه می شود به همکاری و تشريك مساعی احتیاج دارند. از نظیر کارگران و کارکنان در دنیای صنعتی و جدید، این همکاری و تشريك مساعی در کارخانه ها خطوط مونتاژ و تحت قواعد و نظم و آیین نامه هایی پدید می آیند که هرکدام می توانند بازدارنده آزادی انسانها باشد.

حتی می توان گفت، اوقات فراغت و گذراندن آن در دنیای امروز به کار وابسته است. بسیاری از مردم ساعتها وقت صرف می کنند که مردم دیگر را سرگرم کنند. افرادی در کار ورزش هستند، انسانهایی که به ادبیات و هنر سرگرمند، افرادی که در رادیو و تلویزیون و سینما به کار اشتغال دارند، همه و همه برآنند که اوقات فراغت خود و دیگران را به گونه ای پرکنند و با تعاریف متداول در مورد کار، فعالیت آنها نیز جنبه کار به خود می گیرد.

در اواخر قرن نوزدهم، فیلسوف نامدار آلمانی، " فردریک نیچه"^{۱۱} برای دنیای جدید، دنیایی که از شادی تهی است، ماتم گرفته بود. او گفته است، انسانها آنچنان غیر آزادند و آنچنان باید کار کنند که فرصت استراحت ندارند و با وجدان آسوده نمی توانند به خود پردازند. آنها توان انجام دادن کاری را به میل خود نخواهند داشت و هیچ کاری را بدون دلیل موجهی نمی توانند انجام دهند.^{۱۲} " آه، محدودیت شادمانی در میان مردم ما، فرهیختگان و غیر فرهیختگان فرود خواهد آمد. تمام وجدانهای آسوده در جهت کار شکل می گیرند: هر حالت و مشربی که در جهت شادمانی در حرکت است برای خود ما به ازائی را برای جبران می طلبد و انسان از خود شرمسار است"^{۱۳}. اگر بخواهیم تفریح در کوهسار و حومه شهر می رود نه از آن رو که از آن لذت می برد و شادمان می گردد، بلکه از آن رو بدان می پردازد که سلامت او را تضمین می کند. " نیچه "، این نگرش را که به کار شکوه و اعتبار زایدالوصفی می دهد، تهدیدی برای فرهنگ برنر و نگرشهای فلسفی می داند که اوقات فراغت را فقط

برای انسانها در صورتی که کاری انجام دهد توصیه می‌کند، در غیر این صورت، انسانها را سرزنش می‌کند که چرا وقت خود را تلف می‌کنند. " نیچه "، چنین هشدار می‌دهد که روزی فراق خواهد رسید که هیچکس آمادگی زندگی اندیشمندانه‌ای را بدون وجدان ناآرام و خود - سرزنی نخواهد داشت!^{۱۴}

آزادی، مفهومی تجریدی است، اما از سوی دیگر مساله‌ای اجتماعی - سیاسی است که به گونه‌ای عملی مطرح است. به نظر " کوانت " این معما، یعنی معمای آزادی و اجبار، بدین معنی است که کار از سویی ما را آزاد می‌سازد که بتوانیم بسیاری از امور را انجام دهیم و از سوی دیگر ما را برده و بنده خود می‌کند. این خود سوال آزار دهنده‌ای را مطرح می‌کند!^{۱۵} چگونه ما می‌توانیم دنیایی را پدید آوریم بدون اینکه خود قربانی آن گردیم؟"

معمای دیگر فراهمی یا قابلیت دسترسی است. کارما، بویژه هم اکنون با گسترش سرسام آور تولید انبوه و شبکه‌های توزیع، پدیده‌ها را برای ما به آسانی دست یافتنی می‌کند. در حقیقت، امروز بیش از هر زمان دیگر، امکانات بیشتری در اختیار ماست. نوشته‌ای که هم اکنون شما در دست دارید و مشغول مطالعه آن هستید، در نظر بگیرید. در گذشته، فراهم کردن آن بسیار دشوار بود. مردمان صاحب‌خرد و علاقه‌مند می‌باید فرسنگها طی طریق کنند تا به کتاب یا نوشته‌ای دسترسی پیدا کنند و تازه پس از آن مدت‌ها باید صرف وقت کنند تا آن را برای خود استنساخ و رونویسی کنند. امروز نه تنها این کار به سادگی صورت می‌گیرد و از هر کتاب و نوشته، هزارها نسخه تکثیر می‌شود و در زمان واحد ما توان آن را داریم که از هر نوشته‌ای توسط دستگاههای تصویربرداری، تعدادنسخه‌های مورد نیاز خود راتهییه کنیم، بلکه این نیز به راحتی امکان پذیر است که چند مولف در مسافات دور دست از یکدیگر زندگی کنند و مشترکا " کتابی یا نوشته‌ای را آماده کنند. همه اینها با کارانسانهای دیگر امکان پذیر است. به زبان " کوانت " این " معمای فراهمی " است: " انسان امروز، از دنیای در دسترس استفاده می‌کند

و از زندگی خود بهره می‌گیرد. هرچند دنیای او فراهمتر می‌گردد او خود نیز می‌باید در دسترس‌تر و فراهمتر باشد. فراهم بودن او دنیای او را می‌سازد.^{۱۶} از نظر عملی، انسانها در فاصله‌های دوری از یکدیگر زندگی می‌کنند. هر ساله، هزاران نفر از نقطه‌ای به نقطه دیگر کوچ می‌کنند. این تحرك و جابجایی به دلایل متفاوت نظیر، ارتقا، وضعیت بهتر، کار بهتر و غیره انجام می‌گیرد. انسانها برای اینکه بهتر کارکنند و از تواناییهای خود بهتر بهره‌گیرند باید جای مناسب را انتخاب کنند. به عبارت دیگر، در نقطه‌ای خاص در دسترس باشند.

به علاوه، مفهوم دیگر فراهمی یا در دسترس بودن درکار، به آمادگی حرفه‌ای و تکنولوژیکی در کار وابسته است. برای اینکه در اقتصاد امروز در صحنه باقی بمانیم، ناچاریم خود را با تازه‌های حرفه آشنا سازیم و آن را بکار گیریم. ما باید مهارتها را بیاموزیم و در کار به آنها متکی باشیم. در اینجا فراهمی به " استخدام پذیری " تبدیل می‌شود. بدین معنی که ما استطاعت استخدام شدن و بکار گرفتن را داشته باشیم. به گونه‌ای خلاصه، کار پدیده‌ها را برای ما فراهم می‌سازد، اما این خود لازم است که ما نیز برای کار آماده باشیم.

سومین معما در این مورد، در برگیرنده فقر و غنای کار است. بدون شك روشهای نوین کار تواناییهای انسانی ما را به اندازه گسترده‌ای افزایش داده‌اند، اما برخی از منتقدان اجتماعی بر این عقیده‌اند که این خود باعث يك بعدی شدن ما شده است و ما را به سوی انسان تك بعدی یا تك ساختی سوق داده است. تمام حیات ما به تولید و مصرف منتهی شده است.^{۱۷} در اکثر جوامع، تولید و مصرف فضای اصلی ذهن انسانها را اشغال کرده است. ارزشهای حاکم برای انسانی، منزلت و پایگاه و لاتری را در نظر می‌گیرد که دارای تولید بیشتر - اگر جامعه سالمتر باشد، و گرنه، ثروت بیشتر - باشد و در مقابل، توانایی مصرف بیشتری را داشته باشد. البته در برخی از جوامع، علامت تغییر و دگرگونی، بویژه در میان جوانان، مشاهده می‌شود. کار و حاصل آن، توانایی

آن را دارد که این ویژگی را برای انسانها فراهم آورد. انسانی که کار بیشتری انجام می‌دهد و ییاً به گونه‌ای از بهره کار دیگری بیشتر استفاده می‌کند توانایی آن را خواهد یافت که زندگی بهتری برای خود و افراد وابسته‌اش پدید آورد. این خود ممکن است ما را بر آن دارد که زمان زیادی را صرف کار و کارکردن کنیم تا بتوانیم اشیای بیشتری را در تصاحب به خود درآوریم و توانایی آن را بیابیم که وسایل گران قیمت برای خود فراهم سازیم. تا آنجا که به فلسفه مربوط می‌شود این خود ممکن است قدرت استفاده از زندگی خود را از دست دهد و از آرمانها و تفکرات و انسانهای دیگر، هرگز بهره‌مند نشود، زیرا به او ثمر قابل لمسی را نوید نمی‌دهند. در اینجا است که "مارکوزه" زندگی صنعتی نوین را به باد انتقاد می‌گیرد، و معتقد می‌شود که این زندگی، انسانها را از انسانیت خود دور می‌کند.

در دنیای جدید، پیشرفتهای اقتصادی، هم به معنای آزادی و هم به معنای محدودیت و اجبار است. رفاه جسمانی و مادی، فقر معنوی را به دنبال می‌آورد. این نظر "مارکوزه" مورد قبول همه فلاسفه اجتماعی نیست. آنان بر این باورند که اشتباه او در شناخت درست احتیاجات واقعی و احتیاجات دروغین انسان است.

کار، تناقضات دیگری را نیز پدید می‌آورد که ما در اینجا فقط به سه مورد آن اشاره کردیم. معماهای وابسته به کار: معمای آزادی و اجبار، معمای فراهمی و غیر فراهمی، و معمای فقر و غنای کار ابعاد گونه‌گون تفکر فلسفی انسانها را بیان می‌دارند. هر تفکر فلسفی در این مورد مهم نیست، مهم این است که به صورت عملی هر یک از ما انسانها، قسمت عمده‌ای از زندگی خود را صرف کار می‌کنیم. چه از آن لذت ببریم و چه از آن بیزار باشیم، قسمت مهمی از عمر و زندگی خود را وقف کار می‌کنیم. حساب سرانگشتی ساده‌ای، اهمیت کار را در زندگی ما بیان می‌دارد: اگر ما در هر هفته چهار ساعت کار کنیم و هر سال پنج‌ماه هفته کاری داشته باشد و ما چهل سال از عمر خود را کار کنیم در آن صورت ما ۸۰۰۰ ساعت از زندگی‌مان را صرف

کار کرده‌ایم و همه ما خوب می‌دانیم که مابیش از یکبار به دنیا نمی‌آییم و بیش از یک حیات نداریم.

مفهوم کار در نگرشهای نو

کار به معنای وسیع کلمه Work در نگرشهای غربی از دیرباز با مفهوم "کار یدی" متفاوت بوده است ولی در نظریات جدیدتر، دست کم، می‌توان گفت به هر دوی آنها با نگرشی مثبت نگاه کرده می‌شود. نگرش غالب امروز بر این دلالت دارد که انسان به گونه‌ای خلاق و آزادانه، هستی و ارزش انسانی خود را در حیات مولد خود جستجو می‌کند. این نگرش، کاملاً از آنچه که در عهد باستان بر فلاسفه غربی حاکم بود، متفاوت است. کار از نظر آنان بیشتر جنبه ذهنی، هنری و تحقیقی داشت و این بسیار ارجمند و درخور توجه بوده است، در حالی که کار یدی فقط جنبه فیزیکی و مادی داشته و برای رفع احتیاجات اقتصادی انسان بوده است و نسبتاً در بیشتر مواقع بی‌ارزش شمرده می‌شد.

از دید فلاسفه کلاسیک یونان باستان، کار یدی آن بود که به وسیله بردگان انجام می‌گرفت و مردمان آزاد از انجام دادن آن سر باز می‌زدند و آن را به بردگان خود واگذار می‌کردند. وجود این بردگان، نعمتی بود که آنان را از رنج و عذاب کار یدی می‌رهانید و بدانها این فرصت را می‌داد که بیندیشند و هستی خود را با اندیشه به اشکات برسانند. نظر کار یدی فقط به عنوان وسیله مساش و ناسازگار با آزادی و خلاقیت‌های انسانی و حتی مغایر با انسانیت، تا قرن نهم میلادی، یعنی زمان امپراطور "شارلمان"^{۱۸}، می‌رسد. مورخ نام‌سدار فرانسوی "مارک بلو"^{۱۹} بر این باور است که این اعتقاد در تمام قرون وسطی بر ارکان تفکری غرب حاکم بوده است.

فقط در زمان حاضر است، در یکی دو قرن اخیر، که کار یدی نیز اعتبار خاصی یافته و مورد توجه همگان قرار گرفته است. "هانا آرنه" در نوشته ارزشمندش "وضع انسان" این دگرگونی فکری را

در سالهای اخیر ردیابی می‌کند:

خیزش ناگهانی و تماشایی "کار یـدی" از پایین‌ترین و خوارترین حالت به بالاترین درجه، ویکی از پرجتربین فعالیتهای بشری، زمانی آغاز شد که "لاک^{۲۰}" (در قرن هفدهم) دریافت که کار یـدی منبع و منشا تمام داراییهاست. چنین نگرشی، وقتی قوت یافت که "آدام اسمیت" تاکید کرد که کاریدی منشا تمام "ثروتها" برای انسانهاست و "مارکس" اوج این نگرش را در "نظام کار" خود نشان داد که کار منبع تمام تولیدات و خلاقیتهاست و تشریحگر انسانیت بشر است.^{۲۱}

بی‌شک، امروز یکی از رایجترین نگرشها در مورد انسان، نگرش "انسان ابزار ساز"^{۲۲} است. از نظر لغوی این اصطلاح لاتینی به معنای انسان سازنده و به عبارتی دیگر، انسان مولد و انسانی که جهان رامی‌سازد، است. بررسی مساله از این دیدگاه بدان معنی نیست که تصویری یکسان و جامع‌التوافق درباره ماهیت انسان در حال حاضر وجود دارد. ماهیت انسان همانند نگرش در مورد کار به میزان گسترده‌ای متفاوت است. بسیاری از فلاسفه بر این عقیده اند که سخن گفتن در مورد انسان کاری نابجا و نارساست و نمی‌توان به راحتی در مورد انسان قضاوت کرد، زیرا انسان هرگز همانند شیء نیست که بتوان او را از جمیع جهات مورد بررسی قرارداد. آنان تـرجیح می‌دهند که به جای سخن گفتن در مورد انسان درباره اوضاع حاکم بر او سخن بگویند و او را بر اساس وضع حاکم بر او تحلیل کنند. با توجه به این دیدگاه، می‌توان گفت بررسی انسان از نظر سازندگی و خلاقیت و یا انسان ابزار ساز بیشتر مورد توافق اکثر فلاسفه است تا بررسی او از دیدگاه جوهری.^{۲۳}

یکی از فلاسفه معاصر آمریکا، "سام کین" که تحقیقات ارزنده‌ای در مورد انسان دارد، خصایص عده انسان ابزار ساز را چنین بیان می‌کند، اول، انسان موجودی است که ابزار می‌سازد و از آن استفاده می‌کند. دوم، مغز انسان همانند دستش، ابزار ساز و استفاده کننده از ابزار است. سوم، انسان محـصول عمده خودش است.^{۲۴}

همانند توانایی استفاده از زبان، انسان سازنده توان ساختن و استفاده ابزار را دارد و همین او را از دیگر حیوانات ممتاز و متمایز می‌دارد. "کارل پوپر" تکامل حیوانی و تکامل انسانی را از یکدیگر جدا می‌داند و چنین تشریح می‌کند: تکامل حیوان عمدتاً ناشی از تغییر اندامها و رفتار ویا ظهور و پدید آمدن اندامهای جدید و الگوهای رفتاری جدید است. در مقابل، تکامل انسان، بیشتر ناشی از توسعه اندامها خارج از بدن ماست. این اندامهای جدید در واقع ابزارها هستند، "کارل پوپر" می‌نویسد، "۰۰۰ یا سلاحهایند، یا ماشینها، یا خانه‌ها، و" به جای رشد مغزهای بهتر و حافظه‌های قویتر، ما کاغذ را خلق می‌کنیم، قلم را، مداد را، ماشین تحریر را، چاپ را، و کتابخانه‌ها را پدید می‌آوریم.^{۲۵} البته یکی از بزرگترین و مهمترین عوامل توسعه، پدید آمدن و رشد کامپیوتر است و جالب توجه آنکه به زبان خود متخصصان کامپیوتر، رشد و توسعه کامپیوتر در نسلهای مختلف پدید آمده است. هر نسل کامپیوتر از نسلهای پیشین پیچیده‌تر، کارآمدتر و موثرتر است. همانطور که اشاره کردیم، یکی از صفات بسیار سازنده و بکارگیرنده ابزار است و چنین استعدادی را به حد وفور دارد، به گونه‌ای که در میان دیگر موجودات چنین چیزی اساساً مشاهده نمی‌شود. فلاسفه عملگرا مانند، "چارلز ساندرز پیرس"، "ویلیام جیمز" و "جان دیویی"، که آوازه شهرت تفکرات عملگرایانه آنها در سراسر جهان معاصر فلسفه پیچیده است و تلاشی وقفه ناپذیر در جهت آشتی دادن فلسفه و جریانات روزمره زندگی آدمیان دارند، برآنند که این استعداد دماغی انسان، یعنی ابزار سازی و استفاده از ابزار، بسیار ارزشمند و برانگیزاننده و رضایتبخش است. آنان عمدتاً عقیده دارند که این استعداد، بیانگر عملکرد مغز انسان است و پاسـخ دهنده بیشتر خواسته‌ها و نیازهای او. در اوائل سده جاری "دیویی" چنین می‌نویسد:

"۰۰۰ عملکرد هوش و عقل آدمی این نیست که فقط به تصویربرداری از پدیده‌ها و اشیای محیطی

بپردازد (یا بدین معنی که آنها را در ذهن ما جا دهد)، بلکه علاوه براین، توجهی عمیق به روابط موثر و سودمند این پدیده‌ها با یکدیگر با توجه به زمان، بویژه زمان آینده دارد.^{۲۶}

این ویژگیها، به قول " دیویی"، باعث می‌شود که ما بهتر بتوانیم زندگی کنیم و روابط خود را با محیط و اشیای پیرامون خویش به گونه‌ای تدوین کنیم که حداکثر بهره‌برداری از آنها را داشته باشیم. به نظر " دیویی" " هوش" آدمی محصول تکامل است. تکاملی که بسیار سودمند است و می‌تواند انسان را در محیط خود بر سر پا نگه دارد و او را برای آینده آماده سازد و نیز او را توانای بدست آوردن روابط بهتر و موثرتری با اشیاء و پدیده‌هایی که توسط آنها محاط شده است، بنماید.^{۲۷}

این نگرش اساسی و تاحدی جهانی از مغز انسان به عنوان ابزار ساز و بکارگیرنده آن، بسیار مهم و حاوی پیامدهای فراوانی است. ابزارهای پدید آمده از آن در بیشتر موارد می‌توانند نمادین باشند. با چنین نگرشی، مفاهیم علمی چون " علیت" و مفاهیم روانشناسی چون " نهاد" و " عقده اودیپ" و " یاسا" مفاهیم سیاسی چون " قدرت" و " پیروی" و غیره تماما " ساخته بشرند که تجارب و تفکرات او را سازماندهی می‌کنند. همین عمل، در زندگی روزمره ما همانند علوم و دانشهای بشری اتفاق می‌افتد و پدیده‌های پیرامونی را مداوما " برای ما معنی‌دار می‌کند. این، ما را بر آن می‌دارد که مسایل را تعریف کرده و برای آنها راه‌های مناسبی پدید آوریم.

فیلسوفان " عملگرا" مغز را به گونه ماشینی نمی‌نگرند و میان آن و ماشین تفاوت‌های فراوانی قائلند، اما، دیگران این مقایسه را انجام داده و میان مغز آدمی و ماشین، وجوه تشابه زیادی را جستجو می‌کنند. بویژه، میان مغز آدمی و " ماشین حسابگر" نزدیکیهای زیادی را در نظر می‌گیرند. در " انسان ماشینی" یکی از فیزیكدانان برجسته معاصر، " دین ولدریج"^{۲۸}، چنین می‌نویسد: " دلایل زیاد و محکمی وجود دارد که بر مغز انسان و کامپیوتر اصول اجرایی فراوان و یکسانی حاکم است." او براین باور است که

هرچند مغز انسان بسیار پیچیده است و تاکنون کامپیوتری به پیچیدگی آن طراحی نشده، اما می‌توان کامپیوترهایی را طراحی کرد که فرامین لازم را به چیزهایی همانند عضلات و انگشتان صادر کنند و آنها را به حرکت درآورند، به چیزی شبیه حنجره فرمان سخن‌گویی را بدهند و خلاصه همه آن کارهایی را که انسان انجام می‌دهد انجام دهند. آنان که چنین تشابهی میان مغز انسان و کامپیوتر قائلند آن را پیچیده و بسیار شگفت‌آور می‌بینند و معتقدند، در میان هوشهای مصنوعی، شاید تاکنون هیچکدام بدین عظمت و پیچیدگی نبوده‌اند، ولی اصول درمورد هر دو یکی است. این دیدگاه، که بسیاری از دانشمندان فیزیک و ریاضی دانان درمورد انسان دارند، شاید از برخی جهات برای شناسایی انسان و پیچیدگیهای او سودمند باشد.

برخی از داستان نویسان و فیلمسازان تخیل‌گرا، که درمورد شگفتیهای دانش در داستانها و فیلمهای خود مطالبی می‌نویسند و تلاش می‌کنند، گساره مقایسه‌های بسیار شگفت‌انگیزی میان مغز آدمی و کامپیوتر انجام می‌دهند و آندو را با هم یکی می‌گیرند. مثال برجسته این نگرش " استانی کوبریک" است با فیلم خود به نام " اودیسه ۲۰۰۱" یا " راز کیهان"، که در آن کامپیوتر HAL که در سفینه فضایی بکار گرفته شده است به سوی " فردیت" و استقلال حرکت می‌کند و خود را موجودی مستقل تصور می‌کند و خارج از برنامه‌های داده شده تلاش می‌کند. چنین چیزهایی فقط ناشی از تخیل بشر است و هرگز نمی‌توانند مبانی علمی داشته باشند و شاید فقط بیانگر این واقعیت فرهنگی باشد که در بسیاری از جوامع پیشرفته علمی و صنعتی این هراس پدیدار شده است که آیا روزی ماشین علیه خالق خود قیام خواهد کرد؟ و اگر چنین شود چه اتفاق خاصی رخ خواهد داد؟ مغز بشر بسیار پیچیده تر و دقیقتر و با عملیاتی چندین هزار برابر بزرگتر در مقابل پیچیده ترین کامپیوترها قرار دارد و هرگز، هیچکدام آنها را توانایی برابری با این پدیده خلقت نیست. از صفات بارز دیگر انسان سازنده این است که

او خود را می‌سازد. به عبارت دیگر به قول برخی از فلاسفه بزرگترین محصول انسان خود اوست. او هویت خویش را پدید می‌آورد و سرنوشت خویش را شکل می‌دهد. این نیز يك تفکر قرن بیستمی است که به اشکال گوناگون مطرح می‌شود. بسیاری از روشنفکران، فلاسفه و نویسندگان معاصر، به این جهت کشیده شده‌اند که آیا آنها فراورده مغز خویشند؟ برای مثال، فلاسفه و نویسندگانی چون "ژان پل سارتر"، "مارتین هایدگر"، "آلبرت کامو" که نوشته‌های فلسفی و داستان و نمایشنامه‌های فراوانی در طول و بعد از جنگ جهانی اول به رشته تحریر در آورده‌اند، در این مورد بسیار داد سخن داده‌اند. در این نوشته‌ها آنها تماما "به آزادی انسان و اینکه او خود مسئول خوشبختی یا بدبختی خویش است و همه چیز از خود او نشأت می‌گیرد، می‌پردازند. انسان آزاد است که از آزادی خود استفاده کند و خود را بسازد و یا آنکه در مقابل، خود را بفریبد و آزادی خود را نادیده بگیرد."^{۲۹}

"سارتر" می‌نویسد، "وجود مقدم بر جوهر است"، که بدین معنی است که ما ابتدا وجود خود را در جهان می‌یابیم و سپس خود را آنچه که باید اساساً "باشیم"، می‌سازیم. ما باید ماهیت خود را تعریف کنیم. به قول "سارتر"، موجودی به نام انسان از پیش نیست، او خود را می‌سازد. اگر انسانی قهرمان است یا ترسو، اگر کسی وطن پرست است یا خائن این به خاطر آن است که او خود خواسته است. او از آزادی و اختیار خویش استفاده کرده و آنچه را که می‌خواسته است شده است. هیچ عذری برای او نخواهد بود.^{۳۰} از نظر فلاسفه اگزیستانسیالیست از طریق اختیار و آزادی انتخاب است که انسان خود را پدید می‌آورد و خود مسئول کار خویشتن است. در اینجا است که مفهوم کار انسان برای او هویت و تشخیص می‌آورد و او را توجیه می‌کند. خصلت دیگری را که "سام کین" برای انسان - ابزار ساز مطرح می‌کند کاملاً "با خلاقیت و آفرینندگی او پیوند دارد. او می‌نویسد، "۰۰۰ در کمترین شکل او (انسان) اجباراً "فعال است". این بدان معنی است که او کارهای بزرگی برای خود بوجود

می‌آورد. "در پرتو روشهای تولید انبوه، خلاقیت به گونه‌ای وسیع با کار پیوند پیدا می‌کند و کار به عنوان فعالیت سازنده شناخته می‌شود." در نهایت "کین" برای شناختن انسان ابزار ساز چنین توصیه می‌کند که به کارهای فراوان و گسترده او در جامعه معاصر باید توجه داشت که با حجم وسیعی انجام گرفته و می‌گیرد.^{۳۲}

اخلاق کار

کار در نظر انسانها با زمینه فرهنگی و فکری گوناگون متفاوت است. اوضاعی که بر هر کس حاکم است نظر او را در مورد کار و پدیده‌های دیگر شکل می‌دهد. ممکن است دو انسان از نظر جسمی یا روحی به کار خاصی اشتغال داشته باشند اما در وضعی متفاوت. مثلاً "خانمی که کدبانوی خانه است و علاوه بر کار سنگین خانه، تا پاسی از شب سرگرم‌دوخت و دوز لباس برای خود و فرزندان خود است و در مقابل، خانم دیگری که در کارگاه ندامتگاه زنان به کار دوخت و دوز پرداخته است، هردوی آنها به کار دوزندگی اشتغال دارند، اما بدون شك نگرش آنها در مورد کار خود متفاوت است.

با نگرشی کلی در مورد کار درخواهیم یافت، که مردمان از دو زاویه متفاوت به کار می‌نگرند: اول، در زبان عامیانه و با بکارگیری روزمره آن کار به معنای رنج و تعب و سختی است که انسان برای گذران زندگی خود بدان نیاز دارد. دوم، و در مقابل، کار به معنای فضیلت و کمال انسان است و آن چیزی که هستی او را به راستی می‌رساند. این از نظر مطالعه حایز اهمیت است که هر دوی این نگرشها به یکجا ختم می‌شوند و آن اینکه هر دو بر این عقیده‌اند که کار یکی از مهمترین فعالیت‌های بشری در روی زمین است و بخش بزرگی از زندگی او را، کار می‌پوشاند. این چیزی است که هردوی آنها مصراً "بدان می‌پردازند و در آن شکی ندارند. متفکران معاصر در این مقوله نیز دو تجربه کاملاً متفاوت را عرضه می‌دارند. یکی آنکه اوضاع حاکم بر کار در جوامع سرمایه‌داری بسیار

مایوس کننده و سوق دهنده انسان به سوی از خود بیگانگی است، دیگر آنکه، کار هر چه باشد و طبیعت آن، هر چه که در نظر گرفته شود و اوضاع حاکم بر آن، به هر گونه که نگاه کرده شود، هر چند سخت و رنج آور و بلند مدت، خوب است و انسان را می سازد و او را به تعالی و توسعه سوق می دهد. برای تحلیل بهتر مساله ابتدا به مقوله دوم می پردازیم:

در فرهنگ اسلامی - ایرانی، حداقل تا حال حاضر، بزرگان بسیاری به جنبه های اجتماعی و انفرادی کار توجهی نداشته اند. کار در فرهنگ اسلامی به تلاش و کوششی اطلاق می شود که در مقابل آن مال و پول قرار گیرد. به نظر " شریف قریشی"، " فقهای اسلامی قاعده معروف محترم بودن عمل مسلمان را بر همین معنی بنا گذاشته اند و منظورشان این است که عمل و کار مسلمان محترم است و در صورتی که تلف شود، موجب ضمان خواهد شد و در بسیاری از ابواب فقه، برای ضمان عمل و عدم تضییع تلاش و زحمات مسلمان بدان استشهاد کرده اند. بدیهی است کاری از نظر شارع محترم، باعث ضمان است و در برابر آن مال قرار می گیرد که حرام نباشد." در قرآن کریم سیم و شصت آیه مربوط به کار وجود دارد و یکصد و نود آیه در مورد فعل، که آن نیز به گونه های از کار اطلاق می شود، وارد شده است. این آیات عمدتاً متضمن هشدار نسبت به کار و احکام مربوط به آن و سنجش آن و مسئولیت " کارگر" و پاداش و کیفر آن است. در ضرورت کار و کوشش و اینکه هر مسلمان باید کار کند در قرآن مجید آمده است، " و هنگامی که نماز به پایان رسید، هر روی زمین پراکنده شوید و از کرم خداوند روزی بجویید و خدا را بسیار یاد کنید، شاید رستگار شوید."

پیامبر گرامی اسلام برای کار ارزش و لایبی قائل بود. آن حضرت می فرماید: " کار کردن در راه بهره برداری، و سود بردن برای تامین زندگی، مانند جهاد در راه خداست." و در جای دیگری چنین می فرماید، " خداوند بنده ای را دوست نمی دارد که دهانش را باز گذارد و بگوید خدایا مرا روزی ده." امام علی بن ابی طالب (ع) فرموده است، " درهای رزق بسته اند،

آن را با حرکت و فعالیت بگشایید، زیرا کار باعث برکت است." یا در جای دیگری فرموده اند:

لحمل الصخر من قلیل الجبال
احب الی من منن الرجال
یقوق الناس لی فی الکسب عار

و ان العار فی ذل السؤال
" نزد من کشیدن سنگهای گران از قللهای کوهها، از منت دیگران کشیدن، محبوبتر است. مردم به من می گویند، کار برای تو عیب است و حال آنکه عیب این است که انسان دست سوال نزد مردم دراز کند." بزرگان اسلام، همه در شرافت کار سخن گفته اند و آن را برای جامعه اسلامی ضروری دانسته اند. امام صادق فرموده اند، " در طلب روزی خود سستی نورزید، زیرا پدران شما زحمت می کشیدند، تلاش می کردند تا آن را به دست می آوردند." در این راستا گفتنی بسیار است و بزرگان اسلام مطالب گفتنی فراوانی دارند که این نوشته را مجال بازگویی آنها نیست. مسلم است که اسلام دین کار و کوشش و تلاش و جستجو برای تامین معاش از راه حلال است و در این راه دستورهای فراوانی داده است.

مردم، در ایران نیز مانند هر جامعه دیگر برای گذراندن زندگی و امرار معاش نیاز به کار داشته اند و از دیرباز کار و کارگر مورد توجه بوده است. در دوره های پیش از اسلام در لوحه ها و نوشته های فراوانی از کار و کارگر یاد شده است و کار را موجب مجد و سرافرازی ایران زمین دانسته اند. " هوتخششان" طبقه ای اهل حرفه و صنعت و کارگران غیر کشاورز هستند که مجبورند هنر ظریف و عالی خود را به خدمت طبقه ثروتمند در آورند. آنچه مسلم است نه در ایران و نه در جاهای دیگر، که با ایران نزدیکی داشتند علی رغم دستورات بسیار محکم مذهبی و ملی در مورد تقدس کار، بویژه کار جسمی، چندان پسندیده نبود و بی دلیل نیست که همه بزرگان و مصلحان در نهی این تفکر، که کار عیب نیست، سخنها گفته اند و سعی در از بین بردن این نگرش ناپسند داشته اند.

در غرب، بویژه در سالهای اخیر، تاکید بر کار و اهمیت آن فراوان دیده می شود و این اهمیت در برخی

از کشورها مانند آلمان، انگلستان، آمریکا بیشتر است. این گرایش به سوی کار، مدیون و مرهون اوضاع سازگار و نیز تاثیر نویسندگان بلند آوازه‌ای در قرون هجدهم و نوزدهم و اوایل قرن بیستم بوده است. عده‌ای از دانشمندان برجسته علوم اجتماعی در شکل - دهی اوضاع مطلوب و نگرش واقع بینانه غربیان نسبت به اقتصاد و کار و کوشش سهم بسزایی داشته‌اند. بیشتر آنان نگرشهای فلسفی خود را به رستگاری، فرهنگ، مرگ و دیگر ابعاد زندگی بشری معطوف داشته‌اند که همواره برای انسان سوال برانگیز بوده و او را به فکر و می‌داشته است. این، در واقع، فلسفه زندگی روزمره بوده است و انسان را همواره به صورت موجود زنده‌ای در مرکز آنها قرار می‌داده است. فلسفه کار نیز جزئی از این زندگی زمینی بوده و انسان و نقش او را در مرکز عالم - زمین - تعیین کرده و ارزشها و اهداف او را شکل می‌داده و جهان را برای او معنی‌دار می‌کرده است.

به نظر " ماکس وبر " جامعه شناس آلمانی، غرب اخلاق کار خود را به میزان زیاد به " اخلاق پروتستانی " مدیون است. او بر این عقیده است که سرمایه داری، بعد از عصر اصلاح، در بیشتر نقاط اروپا، که توسط پیروان " جان کالوین " کنترل می‌شده، گسترش یافت. از آنجا که " کالونیسم " به رستگاری می‌اندیشد و تاکید خاص بر آن دارد، نه به آنچه که فقط به اصطلاح حرفه و شغل اطلاق می‌شود، " وبر " کوشید که دریابد و سپس مشروحا " به توضیح این مساله بپردازد که این مردم چگونه میان اعتقادات و آداب مذهبی خویش و خواسته و نیازهای اقتصادی حاکم بر خود، آشتی پدید آورده و آن دو را در کنار هم به راحتی قرار دهند بدون اینکه هیچکدام با دیگری تعارضی چشمگیر داشته باشد. مشکل انتخاب، که همواره در فلسفه‌های دیگر تعارضی بنیادین را به همراه می‌آورد، در اینجا کاملاً حل شده است و فرد به راحتی میان دین و دنیای خود پیوندی بارز مشاهده می‌کند. به عقیده این گروه، خداوند بشر را نیافریده است که او را به خاطر گناهانش مجازات کند و یا یک سرنوشت محتومی را پیروی کند، بلکه از نظر

" کالونیست ها " خداوند انسان را آزاد آفریده است که او با کار خود سرنوشت خود را بسازد.^{۳۹}

مورخ بلند آوازه انگلیسی " تاوونی " نیز چنین تحلیلی را بر تاثیر عقاید خاص مذهبی بر فعالیتهای اقتصادی و توسعه " روح علمانی " مطرح می‌کند و معتقد است که دنیای جدید بر این اساس، در غرب، کار خود را آغاز کرده است. با توجه به ضرب المثل قدیمی متداول در پاره‌ای از نقاط غرب " کارکردن عبادت است "، " تاوونی " به این استنتاج می‌رسد که برای یک " پاکدین " قرن هفدهمی این ضرب المثل معنایی تازه و بسیار هدایت کننده و قوی دارد. توجه به همین نکته، او را برمی‌انگیزد که ساعتها تلاش خستگی ناپذیر از خود نشان دهد. او بدون اینکه از رنج کار بنالد برای ساعتها متوالی و روزهای پی در پی به کار توانفرسا دست می‌یازد و به پیامد آن نیز چندان توجهی ندارد. آنچه او را ارضا می‌کند و او را به دنبال خود می‌کشاند نفس کار است نه چیزی دیگر.^{۴۰} " تاوونی " در جایی چنین می‌نویسد:

کارآرمانی از نظر آنها (اخلاقیون پاکدین) فقط یک ضرورت عرضه شده توسط طبیعت نیست، و یا اینکه آن را مجازاتی برای گناه آدم ابوالبشر نمی‌دانند. آن بخودی خود ۰۰۰ نظمی پدید آمده از سوی خداوند و بنا برخواست اوست ۰۰۰۰ به علاوه، آن را صرفاً " ابزاری اقتصادی نمی‌دانند که برای ارضای نیازی مادی پدید آمده باشد و به محض ارضای این نیازها بتوان از آن دست کشید. مقصدی روحانی است، زیرا فقط در پناه آن، روح می‌تواند به آرامش و سلامت دست یابد.^{۴۱}

به دیگر سخن، برای " پاکدینان " کار الزاماً " رنج آور نبوده و بر عکس آن را پدیده‌ای خوشایند و ارمغانی الهی می‌دانستند که انسانها می‌باید بر اساس یک اجبار اخلاقی به سختی بکوشند و کار را گرامی دارند.

در نگرشهای جدیدتر در مورد کار، لااقل کار سخت و مفهوم موفقیت، مطالب به گونه‌ای دیگر تحلیل می‌شوند. " فلیپ استر " در جایی با مفهوم کار سخت و سنگین و موفقیت برای انسان امروزی در فرهنگی که

او آن را " فرهنگ ادیپی " می نامد چنین می نویسد و " انسان موفق " را چنین می انگارد :

توسط مادرانی پرورده می شوند که آنها را قبول ندارند و پدرانی که از ایشان پیشی گرفته اند. فرزندان چنین خانواده ای تشویق می شود که از محیط دنیوی خود جدا شود و به موجودی بدل شود که نه به جایی و نه به زمانی تعلق داشته باشد. او واکن قطار خود را به ستاره ای پیوسته است و توجه خود را از عوامل عاطفی کنونی و زمینی بازداشته است. او از هماهنگی و همزمانی با محیط خود بازایستاده، و فقط برای کسب موفقیتها و افتخارات، زندگی می کند که او را ارزشمند زیستن برای نوعی زندگی ماورای فضا و خارج از زمان می سازد.

این تصور غربی است و " اسلتر " را به این نتیجه می کشاند، " اینک چنین افرادی، که زندگیشان قربانی یک نگرش تقریباً وهم آلود شده است، سالمترین انسانها و افراد برتر جامعه، در جامعه ما (ایالات متحده آمریکا) به حساب می آیند و توسط کسانی که بسیار به آنها شبیه و نزدیکند، شدیداً پذیرفته می شود. شاید این خود موجبی باشد که چرا کار در جامعه ای همچون ایالات متحده آمریکا بدین حد مورد توجه است و اساس همه چیز در نظر گرفته می شود و بقول " اسلتر "، بر این اساس است که " ما تا بدین حد به کار و موفقیت در جامعه متمدن سالار و فرهنگ جوان گرای خویش توجه داریم. " او معتقد است رابطه فرزندان با مادران خویش در جامعه ایالات متحده حداقل برای طبقه متوسط بسیار متفاوت از دیگر فرهنگهاست و منشا آن را همین انگیزه احتیاج به موفقیت می داند.

فلاسفه دیگر غربی این توجه فوق العاده به کار را به گونه ای دیگر تحلیل می کنند و آنرا منبعث از یک اخلاق جهانی نشأت گرفته از وضعیت انسان می دانند. بسیاری از انسانها بر این ادعایند که کار می کنند که بر ترس از مرگ غلبه یابند یا حداقل از این ترس بگریزند. " آرنست " بر این باور است که کار و محصول آن، هنر دست انسان، بخشیدن و واگذار کردن آنها به دیگران همه بخاطر این است که فرد می خواهد از

خود اثری بگذارد و بر حیات فانی خود غلبه کرده، زندگی خود را دوام بخشد. " آلفرد شوتمس " این ترس از مرگ را " تجربه مقدماتی " و " اضطراب اساسی " می داند. او معتقد است که همه ما می دانیم که خواهیم مرد و همه از آن بیم داریم و براساس همین " اضطراب اساسی " بسیاری از نظامهای پیوسته بیم و امید، احتیاج و ارضای احتیاج، و بخت و خطر جویی، که بشر را برمی انگیزد، را خلق می کنیم تا به مشکلات فایق آییم و جهان را به اختیار خویش درآوریم. او این " اضطراب اساسی " را که ناشی از مرگ است پاره ای از وجود انسان می داند که او را به سوی فعالیت و حرکت و کسب موفقیت در دنیای کار سوق می دهد.

در مورد کار، هرگونه که بیندیشیم و اخلاق کار، هر آنگونه که برای ما جلوه گر شود، شک نیست که کار امروز، یکی از مهمترین مقولاتی است که بشر بدان می اندیشد و تلاش می کند که آن را به گونه ای مطلوب سامان دهد. بسیاری از مردم، ساعتها در روز کار می کنند بدون آنکه احتیاجی به درآمد آن داشته باشند یا آنکه مذهب و مشرب خاصی را پیروی کنند که آینده نوید بخشی را بدانها در دنیای دیگر نوید دهد. فقط کار برای آنها مهم است و آنچه را که می سازند یا از کار پدید می آید مورد نظر دارند. عده ای بزرگترین تفریح و بیشترین لذت خود را در کار جستجو می کنند و کار را برتر از هر چیز در زندگی خویش می دانند. این خود شاید اخلاق کار خاصی را نیازمند باشد.



1-Hannah Arendt, The Human Condition, Doubleday, New York: 1973, P.5.

۲- محمد معین، فرهنگ معین، جلد سوم، انتشارات امیرکبیر، تهران: ذیل لغت کار

۳- راغب اصفهانی، از مشاهیر علمای عامه، به نقل از شریف قریشی، کار و حقوق کارگر، ترجمه ادیب لاری و محمصل- یزدی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۵۲، ص ۵۱.

4-Alexis de Tocqueville

5-Ray Allen Billington, **Americas Frontier Heritage**, New York: Holt, Rinehart & Winston,

- Row, New York: 1969, Chapter 5.
- 25-Karl Popper, **Of Clouds and clocks: An Approach to the Problem of Rationality and the Freedom of Man**, Washington University Press, St.Louis, 1965.
- 26-Yohn Y.Mc Dermott, ed.**The Philosophy of Yohn Dewey**, Vol.1, Putnam, New York: 1983, P.236.
- 27-Ibid, Part Philosophy and Civilization.
- 28-Dean E.Wooldridge
- ۲۹- برای اطلاع بیشتر رجوع شود به :
- علی اکبر فرهنگی، " اگزیستانسیالیسم و آموزش و پرورش " کیهان اندیشه، شماره ۱۳، ۱۳۶۶، ص ۱۰۴ - ۰۷۶
- ۳۰- علاوه بر این نوشته، رجوع شود به :
- ژان پل سارتر، **گوشه نشینان آلتونا**، ترجمه ابوالحسن نجفی، انتشارات نیل، تهران، چند چاپ.
- 31-Existentialists.
- 32-Sam Keen, **Apology for Wonder**, Harper & Row, New York: 1969, P.137.
- ۳۳- شریف قریشی، **کار و حقوق کارگر**، ترجمه ادیب لاری و محصل یزدی، دارالکتب الاسلامیه، تهران: ۱۳۵۲، ص ۱۱۲
- ۳۴- سوره حنعه، آیه ۱۰
- ۳۵- ماخذ شریف قریشی، **کار و حقوق کارگر** به نقل از مجمع البحرین، ص ۲
- ۳۶- همان ماخذ به نقل از " من لایحضره الفقیه "، ص ۴
- ۳۷- آیت ۱۰۰۱ محمد باقر صدر، **بررسیهایی درباره مکتب اقتصادی اسلام**، ترجمه عیسی اسپهبدی، جلد دوم، انتشارات اسلامی - انتشارات برهان، تهران: ۱۳۴۹
- ۳۸- موسسه کامو تاملین اجتماعی، **تاریخ و شرایط کار در ایران**، نشریه شماره ۲، تهران: مهر ۱۳۵۰ - ص ۶۱
- 39-Max Weber, **The Protestnat Ethic and The Spirit of Capitalism**, New York: Free Press, 1975.
- 40-R.H. Tawney, **Religion and The Rise of Capitalism**, Gloucester: Peter Smith, 1962, PP.254-90.
- 41-Puritan moralists
- 42-R.H. Tawney, Op.Cit, P.262.
- 43-Philip Slater, **The pursuit of Loneliness: American Culture at the Breaking point**, Boston: Beacon Press, 1984, P.29.
- 44-Ibid, P.41.
- 45-Hannah Avendt, Op.Cit, Ch.3.
- 46-Alfred Schutz, **On Phenomenology and Social Relations**, Chicago: University of Chicago Press, 1970.
- 1966 .
- 6-Utilitarian Ideas
- 7-Peter H. Schuck, **Why Regulation Fails**, Harpers September, 1975, P.16.
- 8-Michael Salamon, **Industrial Relations: theory and Practice**, New York: Prentice Hall, 1987, P.P52-55.
- ۹- نمونه های فراوانی در این مورد وجود دارد ، از جمله کشتار وحشتناک ماهیان در سال ۱۳۵۲ در رودخانه رشت توسط کارخانه پارس توشیبا در کشور خودمان و یا مرگدانبوه قورباغه ها توسط سم پاشی بی رویه مزارع در شمال که منتج به بیماری کرم ساقه خوار برنج گردید . در مورد مرگد و میر انسانها کشتار فجیع هزاران انسان در بوپال هند توسط کمپانی چند ملیتی یونیون کار باید، زنگهای خطر را به شدت به صدا درآورده اند . رجوع شود به نوشته نگارنده در **تکنولوژی و تکامل فرهنگی** ، زیر چاپ - انتشارات اسفار .
- ۱۰- در جوامع اولیه هر یک از موارد فوق با قدرت و مهارت انجام می پذیرفتند . زیستن مداوم در صحرا و کوه ، حرکت وقفه ناپذیر از نقطه ای به نقاط دیگر و سپردن بیشتر امور به حافظه ، در مورد اخیر رجوع شود به کتب سیر و ادب که شرف را در حافظه قوی دانسته نا آنجا که افراد زیبایی قמיד مطولی را که به صدها بیت می رسید به ذهن می سپردند .
- 11-Friedrich Nietzsche
- 12-Walter Kaufmann, **Existentialism from Dostoevsky to Sartre**, New York : Meridian Books, 1956, P.102.
- 13-Ibid, P.104.
- 14-Philip Lawton & Marie-Louise Bishop, **Living Philosophy**, San Francisco: Canfield Press, 1977, P.232.
- 15-Remy Kwant, **Philosophy of Labor**. Pittsbyrgh: Duquesne University Press, 1960.
- 16-Ibid, P.233.
- 17-Herbert Marcuse, **One-Dimensional Man**, Boston: Beacon Press, 1969.
- این کتاب به فارسی با عنوان " انسان تک ساقی " ترجمه شده است .
- 18-Charlemagne
- 19-Marc Bloch
- 20-Locke
- 21-Hannah Arendt, Op. Cit, P.17.
- 22-Homo Faber
- 23-Franklin Levan Baumer, (od)., **Main Currents of Western Thought**, Yale University Press, New Haven: 1987, P.709-11.
- 24-Sam Keen, **Apology for Wonder**, Harper &